

# هندزنگ

تصویرگر جلد: محمدرضا اکبری  
تصویرگر صفحات: میثم موسوی

افکار نیوز: معقنان می گویند که کردن مشت تنها به کاهش اضطراب مغز منجر نمی شود، بلکه باعث می شود استفادهٔ بهتری از مغز و حافظه مان بلنیم. پس روی میز امتحان مشت بکوبید.

چرا داری روی میز هم کلاسات مشت می کوبی؟!

آقا، میز خودم داغون شد آنقدر که مشت کوبیدم! چون می خوام امتحان بیست بشم باید روی میزای دیگه هم مشت بکوبم!!!

# مرادو

زندگ  
داستان

منصور علیمرادی



مرادو سوار نداشت. او پوپان بره‌های فالو عزیز بود. گاهی که مدرسه تعطیل می‌شد و ما برای آوردن هیزم به دشت‌های اطراف ایل می‌رفتیم، مهمان مرادو می‌شیریم که بره‌ها را برای چرا به دره‌های پر آب و علف برده بود. کنار بساط آتش مرادو می‌نشستیم، مرادو کتری کوچک سیاهش را از آب چشمه پر می‌کرد و روی آتش می‌گذاشت و چای دم می‌کرد. بعضی وقت‌ها هم قارچ‌هایی را که پای درختان کز و کهور پیدا کرده بود به سیخ می‌کشید و روی آتش کباب می‌کرد و با نان مملی می‌گذاشت پیش روی ما. میهمان مرادو شدن در بیابان خیلی کیف می‌داد. هزار گاهی مرادو را پشت چادر مدرسه، وقتی معلم مشغول درس دادن بود می‌دیدیم که سر رو پا نشسته و چماقش را میان دست‌هایش گرفته بود. تا کسی از چادر مدرسه بیرون می‌آمد، مرادو پا می‌زد به دو و به سرعت دور می‌شد. فالو عزیز چندبار دعواش کرده بود. که چرا بره‌ها را به حال خود رها می‌کند و فالگوش می‌ایستد پشت چادر مدرسه عشایری!

روز شنبه که به مدرسه رفتیم، دیدیم کارتن تغذیه مدرسه عشایری در چادر کلاس نیست. همه به مرادو شک کردند.

مرادو عاشق بیسکویت‌هایی بود که ما هر وقت به دشت می‌رفتیم از سهمیه‌مان برای او سوغات

می‌بردیم. هر کس نظری داشت:

ممنم، رضانی؛ آقا اجازه، باید که مرادو باشد.

رضا، رفیع‌پور؛ اجازه، رضانی درست می‌که.

من؛ همیشه فالگوش می‌ایستد پشت چادر.

معلم؛ آرم نباید بیفوری ایمانش رو بسوزونه.

رضانی؛ اجازه، بریم راهش رو بگیریم، معلوم می‌شه.

از چادر مدرسه زدیم بیرون، مرادو چماقش را برداشت و پا زد به دو.

معلم پشت چادر نشست و به زمین نگاه کرد؛ مرادو روی خاک با سر پویب

نوشته بود: «بابا آب دار. برادرم انار دار.»

پشم‌های معلم از اشک فیس شده بود. فالو عزیز داشت به سمت

مدرسه می‌آمد. با معلم دست داد و احوال‌پرسی کرد. بعد گفت: روز

جمعه که شما نبودین، من وسایل توی کلاس را بردم به خانه، تا

فدای نکرده کسی دست نزنه. یکی از دانش‌آموزان را بفرستید

برود وسایل را از خانه من بیاورد.

مرادو در دره پشت درختان کز کم شده بود.

نامه  
بفرستین

تهران - صندوق پستی

۱۵۸۷۵/۶۵۶۷





# زندگی جدول

عبدالله مقدمی

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
									۱
									۲
									۳
									۴
									۵
									۶
									۷
									۸
									۹

## افقی

۱. هوری که چم می‌شورد - دانش آموزان با خوردن ساندویچ‌های پوفه این‌طور نمی‌شوند!
۲. لقب فردساخته تیم‌های قرمز و آبی پایتخت، الکی مثلاً - پیوند میان نت دوم و نت پنجم موسیقی که ان‌شاء‌الله مبارک باشد!
۳. اون کتابی - کوتاه کوتاه شده
۴. لوله انتقال فون پیپه؟ - کار «بریده»
۵. خامیلی تیم خیر شیراز - پیچی که همه جانوران دارند غیر از این انسان «بریده»!
۶. هنر نوجوان فاربی
۷. وقتی داری، مرض داری! - یک فرمانی - فوشکل حیوانات
۸. فرزندان او اعضای یک پیکرند - همپنین شاهنامه‌ای
۹. رود رشتی

## عمودی

۱. کتاب دست‌نویس - یار مهربان بود، تا قبل از آمدن تبلت!
۲. ز مینت سرکه‌ها این می‌شود - فوب نیست
۳. جریان کفش پا کردن و کفش کردن این جانور از قدیمی‌ترین لطیفه‌های دنیاست! - هم در جدول مندریف است، هم در جدول لیک یک!
۴. انگار ول است
۵. راه میان‌بُر - انرژی پاک که بعضی‌ها چشم دیدنش را ندارند
۶. حرف دهن کبی - دست عربی
۷. اتو دشمن آن است - شاه کمیاب
۸. اوستای دانشگاه - هوی طولانی
۹. «ریو سپید پای در بند»



## ایستگاه شعر

سیمان بفرود آب شود مملک تر  
این نکته ساده را تو هم می‌دانی  
هفتاد و دو درصد بدن از آب است  
ای کاش که عزممان شود سیمانی

توضیح واضحات: ای کاش که این  
عزم در راه بازی و این چیزها فقط  
سیمانی نباشد و بخشی از آن عزم  
سیمانی را برای درس خواندن هم  
نگه داریم.

## تلفن

تلفن فونمون زنگ خورد، برداشتم، به جای اینکه بگم الو،  
بله، گفتم بلو، اله  
طرف هم قاطی کرد، گفت سلو الام.  
ضد زنگ: «فیلی بافال بود»

ریحانه گودرزاده

دیروز زنگ زدم مدرسمون الکی اجازه بگیرم نرم مدرسه،  
مدرسمون تلفون برداشت و گفت بله؟ شما؟!  
منم هول شدم گفتم من پدرم هستم. هییی ریکه، ضد  
زنگ که چه عرض کنم، ضد حال بود!  
ضد زنگ: «مکه تو پدر نیودی؟! آگه پدرت نیودی، چرا زنگ  
زده بودی اجازهات رو بگیر نی نری مدرسه؟ چرا می‌فواستی  
نری مدرسه؟! شماره مدیرتون رو به من بده لارش دارم.»

مهسا رحیمی

# شکارچی زرنگ دشت ایران



رنگ عسل پشمای کیرا داره  
قشنگ ترین چشمو تو دنیا داره

با پوست خال خالی خوشگلش اون  
دل می بره از عاشقش فراوون

قدر پهل تا بنز سرعت داره  
به سرعت زیارش عادت داره

می کرده تو دشت و دمن همیشه  
هیشکی به زیبایی اون نمی شه

تو کوه و دشتاست به شکار آهو  
به عشق آهوا می ره به هر سو

شکارچی مطلق دشت ایران  
مظهر پهلونا و دلیرا

اگر چه ومشیه ولی عارله  
وقت غذا نمی شه مسور و دله

یه کله هم دم پر فود بینه  
قدر همون یه وعده در کمینه

شوکت و برکت یه دشت تنها  
مظهر قدرت خدا تو دنیا

می دونی اسمش چیه که پلنگه  
دشمنشم نارونی و تفنگه

نارونی منتر می شه با تفنگ  
زشت می کنه چهره دشت قشنگ

نعره بی رحم سلاح صیاد  
می بره غرض پلنگو از بار

قهر می شه خدا با آدمیزاد  
می ره حیوان با همه خوبی به بار





# چه خوشحالیم از این که نوجوونیم

تموم درسای فردا تو خوندی؟  
واسه تمرین سه بار انشاتو خوندی؟  
به ممض اینکه می رم سمت بازی  
می پرسن با تشر درساتو خوندی؟

ما قدر وقتمونو فوب می دونیم  
نباید فرصتامونو پرونییم  
تو اوج قدرت و احساس و عقلم  
چه خوشحالیم از اینکه نوجوونیم



# اعتراف کجلا نه

زنگ  
فناوری  
علیرضا لبش



- پهها فردا اولین روز مدرسه است. 😊
- shayesteh: نه بابا! من فکر می کردم روز آخر مدرسه است!
- samira: اه روز آخر مدرسه شد؟! 😊
- به خدا شوقی کردم. مثل اینکه شوقی روی سیستم تو نصب نشده. 😊
- samira: نه. نصب نشده. برنامه اش رو از کجا باید بفرم؟
- shayesteh: هیپی. تو راحت باش.
- afsaneh: پهها، من فردا می فوام برم یه مدرسه دیکه، دلم براتون تنگ می شه.
- چرا؟ 😊
- afsaneh: فوب دلم براتون تنگ می شه دیکه، چرا نداره.
- نه. منظورم این بود که چرا مدرسه ات رو عوض کردی؟ 😊
- soheyla: دروغ می که، می فواد جلب توجه کنه. این همیشه بیخ ریش فودمونه.
- samira: مکه تو ریش در آوردی؟
- من از دست تو کپل شدم. ریشم کجا بود؟ 😊
- afsaneh: تو گروه از حال و هوای مدرسه جدید می نویسم. به فانوم امینی هم بکیر دلم براتون تنگ می شه. مخصوصا برای صدای بیغ بیغی اش.
- samira: بهش می کییم. حرف دیکه ای برای کس دیکه نداری؟
- afsaneh: به فانم اسکندری هم بکیر دلم واسه آبشاری که تو زمین والیبال از قصد می زدم بهش تنگ می شه.
- afsaneh: : خانم اسکندری : پهها، امسال تو زمین ورزش منتظرتون هستیم.





معلم به دانش آموز: اگر تو روزی ۱۰۰ صفحه کتاب بخوانی،  
وقتی که با هم کلاس ات باشی، در مجموع با هم چند صفحه  
کتاب می خوانید؟  
دانش آموز: هییی!



# زندگی تفریح

مهدی فرج‌اللهی



یکی از خائنتری‌های زندگی‌ام  
این است که دو رنگ آفر روز  
پهارشنبه رنگ ورزش باشد.



## کار یکلما بیت

یعنی یک کار یکلما تور و یک بیت در کنار هم

## کار یکلما تور

میوه درخت فشکیده را تبر می‌چیند.

## بیت

سبز و شاداب و پر ثمر باشیم  
تا که محفوظ از تبر باشیم



به نظر من، در شیوه‌های آموزشی باید تغییرات اساسی ایجاد شود و تکنیک‌ها و روش‌های  
فلاحتیتم آموزش داره شوند. به نظر من، باید ارزیابی بر اساس فهمیدن باشد نه حفظ کردن.  
الکی، مثلاً من صاحب نظرم.





# لایک داری رفیق

فیبر: نظام آموزشی طوری طراحی می‌شود که دیدگاه والدین نسبت به وضعیت تفصیلی فرزندان، نمره محور نباشد. آقای اخباری: «ای قربان دهان آدم حق کو... اگر هم می‌خواهد نمره محور باشد، حداقل نمره ورزش محور باشد!»

فیبر: یکی از مدیران آموزش و پرورش گفت: «برای ادامه توزیع شیر در مدارس در سال جدید، ۱۱ میلیارد تومان اعتبار نیاز داریم که تاکنون اختصاص نیافته است.»

آقای اخباری: «مناب مولانا قرن‌ها قبل این کمبود بوده را پیش بینی کرده و در این باره سروده است: شیر بی دم و سر و یازده میلیارد اعتبار که دید / این چنین شیری خدا خود نافرید!»



## زنگ پرورش

صابر قدیمی

۳. «از این به بعد پرداخت صورت حساب‌ها با خودمان است.» برای بعضی‌ها مهم‌ترین و تأثیرگذارترین بخش پدر کیف پول اوست و به قول دوست شاعرمان: «بی کیف زدی ام زیستن نتوانم!» بعضی‌ها اعتقاد دارند که نیمه‌گمشده زندگی‌شان بی‌شک کیف پدر است، ولی می‌پورند تا آخر عمر با کیف پول خود که علاقه‌ای هم به آن ندارند زندگی کنند.

۴. «نباید تسلیم شویم؛ اگر بعضی وقت‌ها نمی‌توانیم از پس برش مفارج برآییم.»

البته مفارج، برعکس جمله بالا، همیشه می‌تواند از پس ما بر بیاید، طوری که آدم دلش می‌خواهد با سر بیاید وسط دیوار. در ضمن، بهتر است انسان‌ها بیشتر به صورت‌های فوش زندگی توجه کنند تا مفارج بر زندگی که هنگام تقسیم حقوق ماهیانه، صورت و مفارج به معادلات مثلثاتی تبدیل نشود و کسر زندگی‌مان «تعریف نشده» نگردد.





# سر ویسنامه

سعید بیابانکی

